

دراهریشه کن ساختن فقر

فاجعه
بزرگ
بشریت



آیت الله حسین نوری

وظائف فرمانروایان:

- ۱- ارتباط و آمیزش مداوم با فقرا.
- ۲- ساده زیستن و با فقرا در نحوه زندگی شرکت داشتن.
- ۳- تأمین نیازهای ناتوانان و ایجاد کار برای بیکاران.

در مقالاتی که اخیراً در رابطه با ریشه کن ساختن «فقر» که یکی از برنامه های اقتصادی اسلام را تشکیل می دهد برشته تحریر در آمد بحث ما به بررسی علل و عوامل فقر انجامید و در ادامه این بحث بمناسبت اینکه یکی از عوامل «فقر» تنبلی و تن به کار ندادن است مطالبی در باره تشویق و ترغیب به کار و کوشش و فعالیت های اقتصادی با استفاده از قرآن کریم و احادیث اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در اختیار خوانندگان محترم قرار گرفت.

اکنون در دنباله آن بحث توجه باین نکته نیز بسیار لازم است که یکی از ابعاد

این مسأله ارتباط آن با وظائف فرمانروایان جامعه اسلامی است. و بطور کلی آن وظایف را می توان در این چند موضوع خلاصه کرد:

۱- ارتباط و آمیزش مداوم با فقرا

از دیدگاه اسلام فرمانروایانی که در اجتماعات محرومان و نیازمندان شرکت نمی کنند و میان خود و آنان دیوار ضخیمی بوجود می آورند و در نتیجه چهره های غمناک آنها را که حکایت از کمبودها و نارسائیهای فراوانی می کند نمی بینند و آوای حزن انگیز آنان را که از دل های اندوهناک و شکسته بر می خیزد نمی شنوند مورد نکوهش شدید می باشند و به یک کلام چنین زمامدارانی هرگز شایستگی تکیه زدن بر این مقام را که مقام پیغمبر رؤوف و رحیم اسلام (ص) و امیرالمؤمنین (ع) که پدر یتیمان و پشتیبان محرومان و پناهگاه بیوه زنان است ندارند.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که گفتار و رفتارشان منعکس کننده کاملی روح اسلام است لحظه ای از فکر فقیران اجتماع بی خبر نمی ماند و همیشه با آنان انس و الفت و ارتباط داشت و نشست و برخاست با آنها را بر خود لازم می دانست.

او هنگامی که درباره فقر و محرومیت - این پدیده توانفرسا که جلو شکوفائی استعدادها را می گیرد و در هر لحظه از زندگی، تلخی جانفرسانی می آفریند - لب سخن می گشود، چنان دردمندانه و آتش آلود حرف می زد که جان و جگر را می سوزاند و مسؤولیت شدید افراد متمکن را نسبت باین طبقه مستضعف بر می انگیزد بطوریکه هر کلمه ای از کلماتش نازیانه ای بود که برگردانده افراد متمکن و مرقه و مسؤولین امور فرود می آمد و ضربه های بیدار باشی بود که آنان را هشدار می داد.

و بالاخره این رهبر بزرگ پس از اینکه خود رنج گران فقر را درک و لمس کرده و بعوارض جانکاه آن پی برده بود، می کوشید تا در قسمت بسیاری از بیاناتش چهره «فقر و فقرا» را ترسیم کند تا شاید اشخاص متمکن و قدرتمند و مسئول بیدار شوند و حرکت کنند و تمام توانهای خود را در راه از بین بردن این دشمن انسانیت به کار بیاورند.

در این رابطه برای نمونه کافی است به نامه ۴۵ نهج البلاغه که حضرتش آن را به عثمان بن حنیف که از طرف آن رهبر بزرگوار الهی، در بصره حکومت داشت نگاهشته است توجه کنیم و مخصوصاً در آغاز این نامه درخشان این چند جمله را بخوانیم:

يَا اِبْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَّغَنِي اَنْ زَجَلًا مِنْ فِتْنَةِ اَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ اِلَى مَا دَبَّهَ فَاَسْرَعْتَ اِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ اَلْاَلْوَانُ وَتُنْقَلُ اِلَيْكَ الْجِيفَانُ وَمَا قَنَنْتُ اَنَّكَ تُجِيبُ اِلَى طَعَامِ قَوْمٍ غَانَلَهُمْ مَجْبُوفٌ وَغَيْبُهُمْ مَدْعُورٌ...

«عثمان بن حنیف» در جلسه مهمانی گروهی از اهل بصره که فقرا و محرومین اجتماع در آن شرکت نداشتند حضور یافته بود حضرتش از این جریان سخت ناراحت گردیده و در طی این نامه از این عمل به شدت انتقاد می کند و می فرماید: من گمان نمی کردم (یعنی: من انتظار نداشتم) که تو در جلسه مهمانی گروهی که عملاً میان ثروتمندان و فقرا فاصله ایجاد می کنند و در جلسه مهمانی خود تنها از ثروتمندان و متمکنین دعوت می کنی شرکت جسته باشی!

۲ - ساده زیستن و با فقرا در نحوه زندگی شرکت داشتن

باید دانست که یکی از برجسته ترین و عمده ترین شاخص و نشانه «رهبران

واقعی و راستین» نسبت به «رهبران تشریفاتی و ظاهری» میزان توجه آنها به وضع زندگی طبقه محروم و افراد مستضعف در ابعاد گوناگون مادی، معنوی، رفاهی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی - می باشد.

به عبارت دیگر از نظر اسلام رهبر راستین آن نیست که از قلعه کاخها و فراز مسندهای پرزرق و برق و بالای برج عاج به مردم نگاه کند و احیاناً برای دلخوشی «فقرا» نیز حرفی بزند و وعده ای بدهد.

بلکه رهبر راستین آن است که عملاً خود را در ردیف ساده ترین و محروم ترین آنان قرار بدهد و مشکلات آنها را مشکلات خود بداند و درد و رنج محرومین را نه در قالب حرف و کلام و پیام بلکه در عمل درک و لمس کند و تمام کوششهای خود را برای از بین بردن نارسائیهها و رنجها و کمبودهای آنان بکار ببرد.

می دانیم در حکومت های غیر الهی و بخصوص غربی برخورد زمامداران جامعه که نوعاً از بسکسی از دو گروه «سرمایه دار» و «سیاستمدار» (سیاست با مفهوم غربی خود) تشکیل می شوند با فقرا و محرومین که نوعاً اکثریت افراد جامعه را بوجود می آورند چنان توأم با سردی و بی اعتنائی است و چنان فاصله عمیقی وجود دارد که گوئی آنها نسبت به اینها از نافته جدا بافته و هر یک به تیره جدا گانه ای از موجودات زنده بر می گردند ولی روح اسلام و منطلق آن اینطور نیست.

و بطور کلی توجه عمیق بوضع زندگی محرومین و در عمل شرکت با آنها در لمس کردن دردها و تحمل رنجها و از آن پس رسیدگی به احوال آنها و کوشش بی گیر و پرنشاط برای رفع مشکلات آنان یکی از خصیصه های روشن حکومت اسلامی است.

این مسأله در صفحات تابناک «نهج البلاغه» چنان موج می زند و توجه و اعجاب هر خواننده را چنان بر می انگیزد که نو گوئی حضرت امیرمؤمنان و فرمانروای راستین اسلام (ع) پس از اندیشه خدا هیچ اندیشه دیگری جز رفاه و راحت محرومان و رعایت حال مستضعفان نداشته است.



اساساً آن حضرت علت قبول حکومت خود را همین موضوع، قلمداد می کند و می گوید:

«اما والدی فلقی الحجة و بره النسمة لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجوه الناصر وما اخذ الله على العلماء ان لا يفازوا على كفة ظالم ولا تغيب مظلم لالقبنت خبتها على غاريها»

یعنی: «بدانید سوگند به آن پروردگاری که دانه را در دل خاک شکافت و راه حیات را بر روی آن گشود و به آن خداوندی که انسان را با این صورت و سیرت از نطفه پدید آورد اگر حاضر نمی شدند آن جمعیت بسیاری که برای یاری با من پیمان بستند و مرا یاری کردند و اگر نبود آن عهدیکه خداوند از «علماء» گرفته که بر سیری و اقتدار ستمگران در برابر گرسنه و محروم بودن مظلومان راضی نشوند و در برابر چنین جریانی آرام ننشینند حکومت را قبول نمی کردم و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم».

و نیز در همان نامه ای که نام برده شد یعنی نامه ۴۵ که حضرتش به عثمان بن حنیف حاکم بصره مرقوم داشته اند می فرمایند:

أَلَا وَإِنَّ إِمَانَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاءِ بِطَمْرَتِهِ وَمِنْ ظُلْمِيهِ بِفُرْصَتِهِ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُونِي يَبُوعُ وَاجْتِهَادٌ وَعَقَبَةٌ وَتَدَادٌ فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَلَا أَدْعُرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَلَا أَعْدَدْتُ لِيَالِي تَوْبِي طَمْرًا...

وَلَوْ شِئْتُ لَأَهْدَيْتُ الْقَرِيقَ إِلَى مُصْغَى هَذَا الْعَسَلِ وَلَبَّابُ هَذَا الْفَسْحِ وَتَسَائِحُ هَذَا الْقَرْوِ وَلَكِنْ هُنَّهَاتُ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَتَطْوِدُنِي جَشْعِي إِلَى تَخْرِيبِ الْأَقْلَمِيَّةِ وَأَعْمَلُ بِالْحِجَازِ أَوَالِيْمَاةٌ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالسَّبْعِ أَوْ أَبَيْتَ بِيْطَانًا وَحَوْلِي يَطْلُقُونَ غَرْتِي وَكَجَابَ حَرِي أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْفَائِلُ:

وَحَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِيْطَلَةَ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَجِنُّ إِلَى الْبَيْدِ
 ۱. أَفْتَحُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أَشَارُ كَهْمُ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أَسْوَةً لَّهُمْ فِي جُشُوَّةِ الْعَبْسِ يَعْنِي: «بدانید رهبر شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و برای خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است و شما بر چنین رفتاری توانائی ندارید ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید. بخدا سوگند از دنیای شما طلائی نیند و ختم و از غنیمتهای آن مال فراوانی ذخیره نکردم و با جامه کهنه ای که در بردارم جامه دیگری آماده نکردم.

من نیز اگر بخواهم به صافی و پاکیزگی غسل و مغزنان گسندم و بافته های ابریشم راه می برم ولی هیئات که هوا و خواهشهای نفسانی بر من پیروز شود و بسیاری حرص مرا به برگزیدن طعامها وادار کند و حال آنکه شاید در سراسر کشور حجاز و یمامه فردی باشد که حتی آرزوی به دست آوردن یک قرص

نان را نداشته و سیر شدن را به یاد نداشته باشد».

«چقدر دور است که من با شکم پر بخوابم و در اطراف من شکمهای گرسنه و جگرهای گرم یعنی تشنه وجود داشته باشد یا چنان باشم که آن گوینده می گفت:

«این درد برای تویس است که شب با شکم پر بخوابی و در اطراف تو افرادی باشند که قذحهای پوستی را آرزو کنند و به آن دسترسی نداشته باشند.

آیا باین قناعت کتم که به من زمامدار مؤمنین بگویند در حالی که در تلخی های روزگار با آنها همدرد نبوده و یا در تلخکامی در پیشاپیش آنها نباشم!»!

راستین لازم گردانیده است که خود را با مردم تنگدست و مستضعف برابر قرار بدهند تا فقر و تنگدستی آنان را نگران نسازد و ضمناً رنجها و آلامشان تسکین یابد».

و این مطلب بر این اساس است که هنگامی که «فقرا» ببینند و بدانند که زمامداران کشورشان با همه امکاناتی که برای تأمین کاملترین مراتب رفاه زندگی دارند بر همه آنها پشت پا زده و مانند یکی از آنها ساده زندگی می کنند مطمئن می شوند که زمامداران بیاد آنها بوده در راه رفع مشکلات آنها طرحها می ریزند و گامها بر می دارند.

اکنون بقیه مطالبی که در ارتباط



از این قبیل کلمات در نهج البلاغه در رابطه با وظیفه زمامداران در برابر محرومان اجتماع بسیار فراوان است و این نیز از این نمونه است:

إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْحَقِّ أَنْ يُقَدَّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فُقْرَةً؟

یعنی: «خداوند بر رهبران حق و

وظائف حکومت اسلامی با فقرا وجود دارد را بتوفیق خداوند متعال برای مقاله بعد می گذاریم ولی همینقدر خدا را سپاس می گذاریم که هم اکنون مؤولین حکومت اسلامی ایران به پیروی از حضرت امام امت دام ظلّه العالی و در پرتو دستور و تأکید معظم له در همین راهها گام بر می دارند.

۱. نهج البلاغه خطبه ۳
 ۲. نهج البلاغه خطبه ۲۰۰